



آرتورو باندینی و هولدن کالفیلد هر دو نوجوان‌های معروف ادبیات آمریکا هستند. هر دو خشمگین، متنفر، تلخ، سرد، با احساس و نکته‌سنج هستند. هر دو روی لبه باریک باور و ناباوری، خشم و مهر راه می‌روند.



قسمت دوازدهم

نگاهی به کتاب‌های ترجمه شده بازار دام‌چاله‌های ترجمه (۱)

فاطمه منصورى نصرآباد



فکر می‌کنم قبلاً در یکی از شماره‌ها درباره کلمات یا عباراتی که چند معنا دارند صحبت کرده بودم. در کتاب «از گوشه و کنار ترجمه» دیدم که جناب علی صلح‌جو در بخشی از مطلب به چیزی مشابه اشاره کرده‌اند و نام اینگونه کلمات را دام‌چاله یا تله گذاشته‌اند که معادلی برای pitfall در انگلیسی است. تصمیم بر آن شد تا مطلب دنباله‌داری با عنوان «دام‌چاله‌های ترجمه» بنویسم و در آنها درباره عبارات، اصطلاحات و کلماتی که می‌تواند در ترجمه (به‌طور خاص انگلیسی به فارسی) نیاز به ظرافت و توجه داشته باشد، حرف بزنم. شروع کار هم از خود مطلب آن کتاب وام گرفته شده و درباره عبارت «out of» می‌نویسم. خود عبارت طبق دیکشنری معنای «بیرون از...» یا «خارج از...» دارد که در اکثر مواقع می‌توان باتوجه به این معنی آن را به فارسی برگرداند. مثلاً جمله‌ای از ناتور دشت‌جی دی. سلینجر که می‌گوید «I was out of breath anyway, so I quit horsing around» را در نظر بگیرید. خود عبارت out of breath را وقتی مترجم می‌خواند با خود می‌گوید خوب خارج از نفس بودن (اگر خیلی تحت‌اللفظی بخوایم پیش برویم) یعنی از نفس افتادن پس همین را به‌عنوان جایگزین استفاده می‌کند. هرچند که باتوجه به این متن استفاده از ترجمه «به نفس نفوس افتاده بودم و»



بی‌خیال شوخی کردن شدم «بهرتر و روان‌تر است اما به‌رحال اشتباه نیست. حالا مواردی اینچنینی که در بیشتر متن‌ها استفاده می‌شود، زیاد سخت نیستند و حتی مترجم‌های تازه‌کار هم می‌توانند از پس آن برآیند. اما اگر عبارات یا جملاتی مثل «He invited her out to dinner out of pity, as he felt sorry for her situation» باشی، ماجرا متفاوت می‌شود و اینجا قسمت چالش‌برانگیز کار مترجم است که حواسش باشد دیگر نباید آن را در معنای «خارج از...» یا به‌صورت روان‌تر به شکل «بدون...» ترجمه کند. برعکس کاربرد قبل عباراتی مثل out of pity/interest/shame/guilt... یعنی کاری را از روی دلسوزی، علاقه، خجالت یا احساس گناه... انجام دهم. در واقع عبارت بالا به معنای آن است که «به‌خاطر شرایط بدش ناراحت بود و از سر ترحم او را به شام دعوت کرد.» اگر مترجم در ترجمه چنین عباراتی حواسش را جمع نکند و با همان معنای قبلی آن را به فارسی جایگزین کند، معنای کاملاً متضاد حاصل می‌شود. از سر ترحم کجا و بدون ترحم کجا! در آخر هم، مطلب را با اضافه کردن اصطلاح «beat the daylight out of someone» تمام می‌کنم که به معنای کسی را زیر پا له کردن یا کتک زدن است.

### ترتیب خواندن چهارگانه جان فانته

نه روی جلد‌ها و نه در مقدمه هیچ‌کدام از چهارگانه جان فانته، هیچ اشاره‌ای نشده است که ترتیب خواندن کتاب‌ها چگونه است. ممکن است فکر کنید یا شنیده باشید که ترتیب خواندنشان مهم نیست، ولی من می‌گویم که مهم است، چرا که این چهارگانه، به ترتیب سنی شخصیت اصلی و راوی‌شان، آرتورو باندینی، است. پس برای اینکه بدانیم، آرتورو از کجا به کجا می‌رسد، باید ترتیب خواندنشان را بدانیم. «تا بهار صبر کن، باندینی» اولین کتاب از این چهارگانه است، چرا که در این کتاب، آرتورو باندینی، پسری است در سنین دوازده تا چهارده سالگی، که از سرگذشت خودش و پدر و مادر و برادرهایش روایت می‌کند، که چطور بعد از مهاجرت از ایتالیا به آمریکا روزگار می‌گذرانند. در این کتاب، چرخش زاویه دید راوی از پدر به پسر، خیلی عجیب و البته زیباست. شخصیتی



که از مادر آرتورو به‌عنوان یک زن مذهبی تصویر شده است، بسیار عمیق و ماندگار است. «جاده لس‌آنجلس» دومین کتاب از این چهارگانه است، آرتورو که سودای نویسندگی دارد، حالا به لس‌آنجلس آمده، تا هم کار کند و هم نویسنده شود. او به لس‌آنجلس، شهر فرشتگان، آمده تا بلکه این شهر چون فرشته‌ای مهربان او را در خود بپذیرد، گرچه فرشته او را در آغوش نمی‌گیرد. لس‌آنجلس جان فانته، بی‌رحم است. شهری است که با وجود شلوغی و موقعیت‌های زیاد شغلی‌اش، مهر و محبتی به آرتورو نشان نمی‌دهد. کسانی که در دهه ۳۰ و ۴۰ در لس‌آنجلس زیسته‌اند، توصیفات جان فانته را از این شهر بسیار درست و ملموس می‌دانند. «از غبار پیرس» سومین کتاب از این مجموعه است؛ آرتورو به‌خاطر داستان کوتاهی که نوشته، خود را نویسنده‌ای مشهور و قدرندیده می‌داند، اوساکن اتاکی در هتل بانکرهیل است و هر روز با وعده چکی که قرار است از ناشرش دریافت کند، پرداخت اجاره اتاقش را به تعویق می‌اندازد. بعد او عاشق زنی مکزیک‌زی به نام کامیلا می‌شود. عشقی بر لبه باریک دوست داشتن و تنفر. پایان‌بندی این کتاب از نظر من بی‌نظیر و بسیار به‌یادماندنی است. «رؤیاهای بانکرهیل» چهارمین کتاب از چهارگانه فانته است، کتابی که جان فانته در اواخر عمرش نوشت، درحالی‌که به‌خاطر دیابت بینایی خود را از دست داده بود. پس کتاب را چگونه نوشت؟ او تمام این کتاب را به همسرش دیکته کرد، شاید به این دلیل که آرتورو را به سرانجامی برساند، به هالیوود.

## اونی که می‌خواستی، تو غبارا گم شد!

### چهارگانه جان فانته زیر ذره‌بین «ایران جمعه»

الهام اشرفی

نویسنده



جان فانته، نویسنده‌ای که معتقد بود؛ اگر کسی به او پول بدهد، می‌تواند یک خرور داستان درخشان بنویسد. جان فانته، نویسنده‌ای که به گفته پسرش، اگر از او می‌پرسیدی بهترین نویسنده آمریکا کیست، می‌گفت: «معلومه که من، جان فانته، پس می‌خواستی کی باشه؟» جان فانته، نویسنده‌ای آمریکایی، که در زمان خودش قدر ندید و تنها ۱۶ سال پس از مرگش، در سال ۱۹۸۳، کتاب «از غبار پیرس» او جزو فهرست پرفروش‌های کتاب‌های آمریکایی قرار گرفت و آن را شاهکاری ادبی می‌دانند. جان فانته، نویسنده‌ای که تنها به‌خاطر یک بدبختی به‌واسطه ناشر کتابش و عدم چاپ و فروش درست و حسابی کتاب‌هایش دیده نشد و بعدها توسط جالز بوکوفسکی کشف و معرفی شد. جان فانته، نویسنده‌ای با چهره‌ای که هنرپیشه‌های هالیوودی سینما را در ذهن متبادر می‌کند، هنرپیشه‌های شبیه به کلارک گیبل، لاقال از نظر من، نویسنده‌ای که در همان دنیای شناخته‌نشده‌اش، دستی هم در فیلمنامه‌نویسی در هالیوود داشت. جان فانته را جالز بوکوفسکی به شهرت رساند. یادداشتی از بوکوفسکی وجود دارد، که در مقدمه کتاب «از غبار پیرس» این یادداشت آمده است و در آن اشاره می‌کند که در سال‌هایی از زندگی‌اش که فقیر و گرسنه بوده و از سر کلافگی در میان قفسه‌های کتاب‌های کتابخانه عمومی شهر لس‌آنجلس به‌دنبال کتابی از نویسنده‌ای می‌گشته که فریاد بزند! به کتاب «از غبار پیرس» جان فانته می‌رسد و به خودش می‌آید و می‌بیند در نثر جان فانته غرق شده است. او جان فانته را خدای خودش می‌نامد.

### نویسنده‌ای آمریکایی، اما ضد آمریکا

می‌گویند، آمریکا سرزمین فرصت‌هاست، اما با خواندن چهارگانه جان فانته، عکس این جمله معروف به شما ثابت می‌شود. جان فانته آمریکایی را تصویر می‌کند که جز فقر و حسرت و کار و تلاش بی‌وقفه، آن هم در ازای دستمزدی ناچیز محصولی ندارد، سرزمینی که با تحمیل شغل‌های مختلف و کم‌دستمزد، منجر به عمیق‌تر شدن اختلاف طبقاتی بین مردم، به خصوص مردمی که در آن سرزمین مهاجر به حساب می‌آیند، می‌شود، سرزمینی که هنر و استعداد جوانان سرزمینش را نادیده می‌انگارد. درواقع آرتورو باندینی، شخصیت اصلی این چهارگانه، از فقر و تبعیض نژادی‌ای که سرزمین آمریکا به او هدیه داده فراری و بیزار است، او می‌خواهد نویسنده شود که به شهرت و پول برسد، که هم از فقر و هم از مهاجر بودنش رها شود. همه چهار کتاب، روایت دست و پا زدن آرتورو است برای رهایی از فقر و غیرآمریکایی بودنش. از این رو، برخی از منتقدان، نثر روایی جان فانته را نوعی رئالیسم چرک می‌نامند؛ نوعی زبان غیررسمی مهاجران به سرزمین آمریکا، که در فقر سر کردند و ادبیات‌شان این چنین، سرد و عاری از صفت و توصیف‌های زیبا و راوی فقر و چرکی و تلخی موجود در اجتماع بود، که برای فرار از واقعیت، سر در خیال دارند. همچون آرتورو باندینی که برای دستیابی به هویتش می‌نویسد و می‌نویسد. او خشمش را، ماجراهای عاشقانه عجیبش را با کامیلا، انزجارش از مردم را می‌نویسد و می‌زید. او به‌واسطه مواجهه و دست‌وپنجه نرم کردن مداومش با فقر، عشق و طریقه مواجهه با جنس مخالف را بلد نیست و از این رو، با کامیلا، رفتاری بر پایه افراط و تفریط پیشه می‌کند. او بارها و بارها با پروردگارش صحبت می‌کند و از او طلب کمک و بخشش می‌کند، ولی هر بار تأکید می‌کند که باور و ایمانی ندارد. گرچه اعتقادش ریشه در کودکی و آموزه‌های مادرش دارد که ناخودآگاه در رفتار و مواجهه‌اش با هر اتفاقی بروز پیدا می‌کند.

### اگر هولدن کالفیلد سلینجر را دوست دارید جان فانته نویسنده مورد علاقه شما می‌شود

آرتورو باندینی و هولدن کالفیلد هر دو نوجوان‌های معروف ادبیات آمریکا هستند. هر دو خشمگین، متنفر، تلخ، سرد، با احساس و نکته‌سنج هستند. هر دو روی لبه باریک باور و ناباوری، خشم و مهر راه می‌روند. رابطه پر از محبت هولدن با خواهرش، درست شبیه رابطه آرتورو و مادرش است. خشم و سرگشتگی هولدن و آرتورو نیز شبیه هم هستند. شخصیت هولدن کالفیلد، در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۴۶ شکل گرفت و منتشر شد به شخصیت آرتورو باندینی در سال‌های ۱۹۳۸ تا ۳۹ به وجود آمد. هر دوی این شخصیت‌ها به‌طریقی سرخورده زمانه خودشان هستند، شاید به همین دلیل احساساتی شبیه به هم دارند.

### ترجمه کتاب

چهارگانه کامل جان فانته، از طرف انتشارات افق و با ترجمه محمدرضا شکاری منتشر شده است. در انتهای این یادداشت باید اشاره کنم که آقای شکاری به‌خوبی از پس ترجمه یک‌دست و درآوردن لحن خشمگین و خیال‌بافی‌های آرتورو باندینی برآمده است.

برخی از منتقدان، نثر روایی جان فانته را نوعی رئالیسم چرک می‌نامند؛ نوعی زبان غیررسمی مهاجران به سرزمین آمریکا که در فقر سر کردند و ادبیات‌شان این چنین، سرد و عاری از صفت و توصیف‌های زیبا و راوی فقر و چرکی و تلخی موجود در اجتماع بود، که برای فرار از واقعیت، سر در خیال دارند.

